

نظریه انتقادی و فرانوگرایی: چالش‌ها*

مؤلفان: ملیسا کرلی و لیود پتی فورد

تاریخ ارایه: ۷/ ۱۳۸۳/۸

مترجم: ابوذر گوهری مقدم

تاریخ تأیید: ۱۵/ ۹/ ۱۳۸۳

چکیده

این مقاله به بررسی نقاط ضعف گفتمان غالب رشته روابط بین‌الملل یعنی رئالیسم و نئورئالیسم پرداخته و نشان می‌دهد که مسائل مربوط به امنیت در عصر جدید توسط آن مفروضات به خوبی قابل تحلیل نیست. نویسندگان با اشاره به توسعه نیافتگی رشته روابط بین‌الملل تلاش می‌کند با طرح نظریه‌های انتقادی، فرانوگرایی و فمینیسم در روابط بین‌الملل بر این نکته تأکید کند که این رهیافت‌ها، مجال بیشتری برای ورود به حاشیه رانده‌شدگان از جریان اصلی رشته روابط بین‌الملل به دست می‌دهند. در این راستا وی معتقد است که این تئوری‌ها، با زیر سؤال بردن مفروضات معرفت‌شناختی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی رئالیسم، دیدگاه سنتی این رهیافت نسبت به امنیت را زیر سؤال برده و با وارد کردن افراد محروم، زنان و فقرا به عنوان بازیگران عرصه روابط بین‌الملل، مناسبات جدید امنیتی و چارچوب‌های جدید تحلیلی را وارد این رشته کرده‌اند. برای نظریه پردازان انتقادی، امنیت همواره در حالت نبود تهدید تعریف می‌شود و با مفهوم رهایی و خودمختاری جهانی که به آزادی عمل و امنیت واقعی منجر می‌شود، ملازمت نزدیک دارد. فرانوگرایی نیز برای کسانی که جهان سیاست را از منظر بازیگران حاشیه‌ای می‌نگرند، احساس رضایت ایجاد می‌کند. در چارچوب فمینیسم نیز ناامنی، امری جنسیتی است که با سایر منابع ناامنی ترکیب می‌شود. بنابراین فمینیست‌ها به دنبال حساس کردن روابط بین‌الملل به مسأله جنسیت هستند.

کلیدواژه‌ها: مطالعات امنیت، نظریه انتقادی، فرانوگرایی، فمینیسم، روابط بین‌الملل

مقدمه

درست در زمانی که «باری بوزان» توجه جدی خود را به مفهوم نظم‌دهنده اصلی روابط بین‌الملل یعنی امنیت در درون مکتب واقع‌گرایی - نوواقع‌گرایی، معطوف کرد، رشته روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ در معرض انتقادات شدیدی قرار گرفت. شاید این رشته توسعه‌نیافته^۱ تا حد زیادی از توجیه شرایط ناتوان بود و در نهایت تحت تأثیر رویدادهایی قرار گرفت که سایر حوزه‌های علوم اجتماعی را در دهه‌های قبل متأثر ساخته بود. (۱) در نتیجه به سؤالاتی نظیر هدف رشته روابط بین‌الملل (که اولین بار قبل و بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شد) و نیز روش‌شناسی (که موضوع دومین مناظره بزرگ در دهه ۱۹۶۰ بود) و تا حد کمتری، مسائل هستی‌شناختی (که در دهه ۱۹۷۰ به شکل بحث در مورد بازیگران فراملی و مسائلی از این قبیل مطرح شد)، سؤالات معرفت‌شناسانه (که سؤال در مورد نحوه ادعای ما درباره معرفت و نحوه دستیابی به آن است) و نیز سؤالات اخلاقی (که در مورد آنچه باید هدف و مبنای اخلاقی تلاش نخبگان رشته روابط بین‌الملل قرار گیرد، تحقیق می‌کند)، اضافه شد. در این جریان، قافله روابط بین‌الملل به سادگی به سایر حوزه‌های علوم اجتماعی رسید. همانگونه که جرج^۲ در این‌باره بیان می‌کند، برخی سؤالات بسیار مهم، دیگر نمی‌توانند از سوی دانشمندان درگیر با مسائل حساس روزمره نادیده گرفته شوند. بنابراین وظیفه این دانشمندان نسبت به دیگران بسیار سنگین‌تر است. (۲)

از این‌رو، برای برخی در حوزه روابط بین‌الملل (که معمولاً تحت عنوان فراساختارگرایی یا فرانوگرایی قرار می‌گیرند) مشخص نیست که آیا مطالعه بوزان در مورد امنیت می‌تواند چیزی بیش از مجموعه‌ای از هشدارها در مورد ویژگی دولت‌محوری امنیت^۳ باشد و یا شرایط پیچیده‌ای است که در نهایت به حفظ انسجام پروژه واقع‌گرایی، به نحو کم و بیش مناسبی کمک می‌کند؟ (۳) برای چنین افرادی که در پی تقویت مفاهیم سنتی روابط بین‌الملل نیستند، ضرورت دارد تا این مفاهیم را در معرض انتقاد قرار دهند. (۴) سایرین تا حدودی در انتقادات

1. Backward Discipline

2. George

3. State - Centered

خود حداقل در پی‌نوشت‌ها منصف بوده‌اند؛ اما برای نظریه‌پردازان اجتماعی انتقادی، مسأله واقعگرایی که بررسی بوزان در آن مورد به مثابه ایجاد مشکلاتی برای آن است، دقیقاً نقطه قوت آن محسوب می‌شود و شاید تنها نقطه قوت نسبت به ارزش‌های ذاتی مفاهیم آن باشد. جرج معتقد است درحالی‌که قصد کم ارزش جلوه دادن کار بوزان را به علت وجود بسیاری از مسائل تحسین برانگیز در نگرش متفکرانه او ندارد، با این حال اذعان می‌کند که تحقیق بوزان، نمونه‌ای از انتقاد مدرنیستی سرکوب شده است. (۵) به عبارت ساده‌تر، نظریه‌پردازان انتقادی و فرامردن که مباحث آنها مبنای این مقاله را تشکیل می‌دهند، معتقدند که برخی مسائل برای مدت بسیار طولانی بدون تغییر حفظ شده‌اند. بنابراین ضرورت دارد که این مسائل با همه پیچیدگی‌های خود شکافته و شالوده‌شکنی شوند؛ نه اینکه مورد بی‌توجهی قرار گیرند.

مسئله‌ها چنین بررسی‌هایی، بدون واکنش منفی و ارتجاعی نخواهد بود. مثلاً، استفن والت معتقد است که مطالعات امنیتی باید در مورد انحرافات غیرسازنده‌ای که سایر حوزه‌های روابط بین‌الملل خصوصاً رهیافت فرامردن را گمراه نموده است، محتاط باشند. (۶) با این وجود همانگونه که انتقاد جیم جرج از واقعگرایی به علت ساده‌انگاری‌اش، احتمالاً واقع‌گرایان را نگران نمی‌کند؛ به همین ترتیب نیز عصبانیت در اظهار نظر والت مبنی بر اینکه فرانوگرایی، گفتمانی افسارگسیخته است که از جهان واقع دورافتاده، احتمالاً اثری نخواهد داشت. (۷) به همان ترتیب که واقع‌گرایان، ساده‌انگاری خود را به جای اینکه نقطه ضعف بیندارند از نقاط قوت خود می‌دانند؛ فرانوگرایان نیز به دنبال تأکید بر محال بودن وجود تک‌علیتی^۱ جهان واقعی واحد و بالقوه‌ای هستند که ما با نگاه به آن، به دنبال شواهدی برای آزمون فرضیه‌های خود به نحو عینی هستیم. این مفاهیم در ادامه توضیح و بسط داده می‌شوند، ولی نکته‌ای که ارزش تذکر دارد آن است که با تأکید بر تنوع به جای یکپارچگی و با پرهیز از کلی‌گویی‌های قانون‌گونه^۲ می‌توان مشاهده کرد که چگونه چنین دیدگاهی، اولاً جهان سوم را وارد بحث می‌کند و ثانیاً آن را نه به عنوان یک مقوله بلکه به عنوان پدیده‌ای متغیر با معانی متعدد می‌شناساند.

1. Unicauality

2. Law - Like

تئوری انتقادی و فرانوگرایی به علت ایفای نقش در ایجاد سؤالات معرفت‌شناختی که در بالا به آن اشاره شد و در ادامه بازهم به شرح آن خواهیم پرداخت، اغلب در یک فصل یا فصول متوالی به دنبال هم می‌آیند. هر دو رهیافت نقش یکسانی در بازنویسی، بیان و مفهوم‌سازی مجدد رشته روابط بین‌الملل در سال‌های اخیر داشته‌اند؛ درحالی‌که سنت و رشته روابط بین‌الملل در شرایط مدرنیستی شکل گرفته و در ابتدا با تکیه بر اصول تجربه‌گرایی - واقع‌گرایی از معرفت تبیین شده بود. (۸)

به رغم نقش مشترک این دو تئوری به عنوان جزئی از نظام فراساختارگرا که در اواخر دهه ۱۹۸۰ ظهور یافت، نباید فراموش کرد که نظریه انتقادی و فرانوگرایی بسیار متفاوت از هم و با مقدمات تئوریک متفاوت، از حوزه‌های مختلف تئوری اجتماعی انتقادی هستند. در حالی‌که نظریه انتقادی بیانگر برداشتی مجدد و افراطی از پروژه روشنگری است، فرانوگرایی در حکم نقد و رد آن است و آنچه هر دو در آن مشترکند، معرفت‌شناسی فراساختارگرا و ظهور اخیر آنها در روابط بین‌الملل و در نتیجه رفتار یکسان و مستمرشان است. علاوه بر این، میزان انتقاد هر یک، از جریان دیگر به‌طور قابل ملاحظه‌ای کمتر از هجوم آنها به واقع‌گرایی است. (۹)

ارتباط نظریه انتقادی و فرانوگرایی با نظریه فمینیستی نیز قابل ملاحظه است (۱۰) و هر سه در سال‌های اخیر تأثیر زیادی بر روابط بین‌الملل داشته‌اند. فمینیسم درحالی‌که به عنوان زیرمجموعه مقطعی^۱ روابط بین‌الملل به شمار رفته و تا حدودی وارد این رشته شده است؛ ولی هنوز دیدگاه‌های آن در روابط بین‌الملل انسجام قطعی ندارند (۱۱) و در کنار نگرش فرانوگرایی، فقط می‌تواند به عنوان منتقد این رشته تعریف شود. به علاوه در بسیاری از برنامه‌های درسی رشته روابط بین‌الملل، دیدگاه‌های فمینیستی به‌طور منسجم تدریس نمی‌شوند (توسط دپارتمان‌های تحت مدیریت مردان تدریس می‌شوند) و تمایل آنها، پرداختن صوری به این مسأله است.

هدف اولیه این مقاله بیان شیوه‌هایی است که این رهیافت‌ها از طریق آنها و به‌طور بسیار مؤثری هنگام تفکر در مورد مسائل امنیتی و جهان سوم به کار می‌روند. در این مقاله نظریه انتقادی در ابتدا مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به همین دلیل گاهی به شاخه‌های

1. Topical subfield

گسترده‌تر و تقریباً مبهمی که با عنوان مطالعات انتقادی امنیت^۱ شناخته می‌شوند، اشاره خواهیم کرد. به نظر می‌رسد گاهی مطالعات انتقادی در حوزه امنیت، موضوعی گسترده‌تر از رهیافت تئوریک انتقادی به امنیت بوده و فراتر از چارچوبی است که در نهایت شامل تجدیدنظر در مفاهیم واقع‌گرایی نظیر مفاهیم مورد استفاده بوزان و کسانی که از او الهام گرفته‌اند، می‌باشد. همانطور که در بالا آمد، نمونه‌های بارزی وجود دارند که بر اساس آن می‌توان ادعا کرد رهیافت تسهیل‌کننده بوزان، در واقع روابط بین‌الملل را وارد مناظره‌ای کرد که از حالت انتقادی فاصله بسیاری داشته و مفروضات مشخص معرفت‌شناسانه‌ای را بدون چالش و دست‌نخورده باقی‌گذارده است. توجه ما بیشتر معطوف به بحث در مورد رهیافت‌های تئوریک انتقادی و نحوه کمک احتمالی آنها به تفکرمان در حوزه امنیت است.

این مبحث به فرانوگرایی می‌پردازد. چیزی که در فضای روابط بین‌الملل سنتی (جریان اصلی / جریان مردانه)^۲ اغلب به عنوان نوعی انتقاد مطرح شده است. فرانوگرایی به دنبال تعیین دستور کار و یا قوانین علم‌گونه^۳ نیست؛ بلکه متوجه مبانی و اقدامات کسانی است که چنین کاری را انجام داده‌اند. به عنوان مثال فرانوگرایان مشغول شالوده‌شکنی متون اصلی روابط بین‌الملل یا تحلیل تبارشناسانه از برخی اصطلاحات کلیدی آن هستند. همانطور که «کمبل» اشاره می‌کند، هدف آن نیست که قرائت اصلی را نادیده بگیریم؛ بلکه هدف بیان این مطلب است که تحلیل‌ها و دیدگاه‌های ارائه شده نیز، صرفاً نوعی قرائت هستند. (۱۲) بدین معنا هدف، اثبات این نکته است که آنها برداشت خاص و مربوط به شرایط زمانی و مکانی مشخص هستند. به عبارت دیگر تنها قرائتی از واقعیتند و نه خود واقعیت. برای ما این مسأله مهم است که چه چیزی کاملاً دارای امنیت است. به بیان دیگر مسأله اساسی این است که چه کسی و چگونه مسائل امنیتی را تعریف می‌کند؟

این مقاله در نهایت به فمینیسم (که غالباً مربوط به ادبیات فراتجربه‌گرایی است) خواهد پرداخت و نگاهی به مفهوم ناامنی جنسیتی خواهد داشت. از آنجا که اکثر ادبیات فمینیستی در

1. Critical Security Studies

2. Mainstream / Male Stream

3. Science - Like

روابط بین‌الملل ریشه انتقادی یا فرانوگرایی دارد، در اینجا ویژگی‌های خاص آن را تبیین خواهیم کرد. در کشورهای جهان سوم که زنانه‌کردن فقر جریانی رو به رشد است، دیدگاه‌های فمینیستی در مورد امنیت فضای مناسبی را برای مطالعه ایجاد می‌کند. (۱۳)

درحالی‌که هر دو نظریه انتقادی و فرانوگرا (و همچنین اکثر دانشمندان فمینیست) پایه‌های بنیادین اعتقاد به وجود واقعیتی مستقل در عالم خارج را که در معرض قوانین ازلی و ابدی قرار دارد، زیر سؤال می‌برند، این رهیافت‌ها در صورتی که امنیت در شرایط جهان سوم بامعنی باشد، مهم هستند. به قول متفکری فرامدرن، ویژگی جهان سوم تا حدود زیادی عبارت است از: «منازعه بین نخبگانی که به هر طریق به دنبال کنترل نتایج بین‌المللی شدن تولید بر جوامع خود هستند و نیز توده‌هایی که از حق رای محرومند و به هر طریق به دنبال غلبه بر بدبختی‌های روزمره زندگی‌اند.» (۱۴)

نظریه‌های انتقادی و فرانوگرایی راه‌های مفیدی را برای تفکر در مورد مباحث اصلی روابط بین‌الملل فراهم می‌کنند. هر دو سرسختانه علیه عقاید جهانشمول و کلی‌نگر امنیت مورد نظر واقع‌گرایان و فراروایت‌ها^۱ به عنوان مبنای درک تئوریک و اخلاقی در حوزه روابط بین‌الملل قرار می‌گیرند. این امر به تضعیف تجویزهای توسعه‌گرایانه و ساده‌انگارانه برای جهان سوم کمک می‌کند. این امور بر مبنای توصیه متخصصان خارجی به عنوان ابزارهای تأمین نیازهای اساسی، قلمداد می‌شوند که به نظر می‌رسد امنیت را صرفاً تا سطح بقا تقلیل داده‌اند. عصر ما دوره‌ای است که افق آن توسط ملاحظات و خطرات جهانی که در نوع و اندازه خود بی‌نظیرند توصیف می‌شود؛ خطراتی که به مثابه کارکردهایی از شیوه‌های زندگی ما در این شرایط

است. (۱۵) نظریه‌هایی که در ادامه معرفی می‌شوند، بیشتر از جنبه‌های قابل اندازه‌گیری واقعیت خارجی می‌توانند به روند تفکر ما در مورد امنیت به ویژه از لحاظ فرصت زندگی^۲، کمک نمایند.

1. Meta - Narratives

2 . Life Chance

الف. نظریه انتقادی

نظریه انتقادی به رغم ریشه‌های متعدد آن رابطه بسیار نزدیکی با مجموعه افکاری دارد که تحت عنوان مکتب فرانکفورت شناخته شده و شامل مجموعه متنوعی از اندیشه‌های افرادی نظیر آدورنو، هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و سایرین است. در نگاه وسیع‌تر تاریخی همانگونه که دوتاگ اشاره می‌کند، علاقه هنجاری نظریه انتقادی در تعیین امکان ذاتی تغییر شکل اجتماعی، ویژگی محدودکننده خط فکری است که حداقل از کانت و مارکس تا نظریه‌پردازان انتقادی معاصر نظیر هابرماس تداوم داشته است. (۱۶) برای در نظر گرفتن روشی از تفسیر امنیت که با جهان سوم تناسب داشته باشد، کلمات منافع هنجاری و تغییر شکل اجتماعی را به کار می‌بریم. درحالیکه واقع‌گرایی جدید به مشروعیت‌بخشی نظامی که بازیگر قدرتمند آن را مطلوب می‌داند کمک می‌کند، نظریه انتقادی به دنبال امکانی ذاتی است که در صورت تغییر شکل بتواند منافع بازیگران حاشیه‌ای و نادیده گرفته شده را تأمین کند. (۱۷) هدف پروژه «انتقادی» نظریه انتقادی، آن نیست که سؤال کند چرا جهان به این سو گام برداشته است؟ بلکه بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که چگونه جهان می‌تواند چیزی غیر از آن چه هست باشد؟

با این وجود، تأکید بر این نکته مهم به نظر می‌رسد که مکتب فرانکفورت به ندرت به خود زحمت مخاطب قرار دادن حوزه روابط بین‌الملل را داده است. این نظریه که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مورد توجه قرار گرفت، در واقع هجوم روشنفکرانه‌ای به شیوه‌های سنتی جامعه‌شناسی بوده است. در مطالعات امروزی روابط بین‌الملل، اندیشمندان متعددی نظیر اندرو لینکلتر، رابرت کاکس، مارک هافمن و سایرین هستند که به نظریه انتقادی بین‌الملل مربوط و صورت‌بندی جهانی روابط قدرت را به عنوان هدف خود برگزیده‌اند و در مورد چگونگی ایجاد این صورت‌بندی‌ها، هزینه‌های ایجاد آن و سایر احتمالاتی که در تاریخ بدون تغییر باقی می‌مانند، سؤال می‌کنند. (۱۸) چنین تأکیدی آشکارا رابطه نزدیک بین قدرت و امنیت را در درک معمول روابط بین‌الملل و همچنین تناسبی که در چارچوب مطالعات رایج از ابتدا باید مشخص باشد زیر سؤال می‌برد. برای نظریه‌پردازان انتقادی، اهمیت تأثیر بین‌المللی شدن تولید بر ساختار کشورها به اندازه اهمیت منازعه بین کشورها، برای واقع‌گرایی است. (۱۹)

نظریه انتقادی بین‌الملل در مورد مسائل مربوط به امنیت به طور خاص متوجه جهت‌گیری وضع موجود واقع‌گرایی و نیز این واقعیت بوده که «تأکید، بر ابزارهای رسیدن به هدف است تا ارزشمندی خود هدف» (۲۰) واقع‌گرایی به علت تک‌بعدی بودن (از لحاظ دولت‌محوری و نظامی‌گری) مورد انتقاد قرار گرفته است؛ هرچند که در سطحی عمیق‌تر نیز به علت دفاع از سرکوب سیاسی نیروهایی که نشان دادند الگوهای جدید توسعه تاریخی هم امکان‌پذیر است، مورد نقد واقع شده است. (۲۱) واقع‌گرایی احتمال تغییر را در نظر نمی‌گیرد. بنابراین هیچ مبنای فلسفی برای مفهوم‌سازی مجدد امنیت نیز فراهم نمی‌آورد. در واقع، دستور کار تئوریک واقع‌گرایی از شفافیت مفهومی امنیت حمایت می‌کند و این شفافیت، دستور کار روابط بین‌الملل را بنیان می‌نهد. اگر ما دولت را به لحاظ هستی‌شناسی به عنوان موجودیت برتر و تنها مرجع شایسته حفظ امنیت در روابط بین‌الملل بدانیم، در واقع به قول گرامشی از نیروی مسلطی که ما را از تحلیل ناامنی تجربه شده توسط افراد، گروهها و جوامع در سطح فروملی باز می‌دارد، حمایت کرده‌ایم. بنابراین، تئوری انتقادی به بقاء و وجود نیروهای ضداستیلا و همچنین تعدیل امنیت مسلط و گفتمان‌های توسعه معتقد است و بدین ترتیب به فهم‌های متفاوت از امنیت و اینکه چه چیزی باید امن شود، کمک می‌کند. چنین وضعی در تسکین نوامیدی ضمنی واقع‌گرایی، امری حیاتی است زیرا رفتار عقلانی در فضایی آشفته، هم بی‌اعتمادی و ناامنی فراوان ایجاد می‌کند و هم تهدیدی برای همه دولتهاست. (۲۲)

از این رو برای نظریه‌پردازان انتقادی، امنیت همواره در حالت نبود تهدید تعریف می‌شود. این امر وابسته به مفهوم رهایی و خودمختاری جهانی است که به آزادی عمل و در نتیجه امنیت واقعی و مناسب منجر می‌شود. بنابراین، مطالعات امنیتی انتقادی واکنشی در برابر حل مشکلات مطالعات سنتی امنیت است و ترجیح می‌دهد گفتمان برتری‌جویانه و اقدامات متداول برهم زننده امنیت جهانی را، به چالش بکشد. نظریه معطوف به حل مشکلات^۱، نظم غالب روابط سیاسی - اجتماعی و نهادهای آن را پذیرفته و به دنبال واداشتن این روابط و نهادها به انجام فعالیتی آرام از طریق مواجهه مؤثر با منافع خاص و مشکل‌ساز است. (۲۳) نظریه انتقادی هنگام سؤال در مورد چگونگی ایجاد نظم غالب و نهادهای مربوط به آن، بر چارچوبی که

تئوری معطوف به حل مشکلات به عنوان نقطه عزیمت خود برگزیده، انگشت می‌گذارد. در محدوده مسائل امنیتی، نوعاً سؤالاتی که به طور اساسی مطرح می‌شوند توصیفی بوده و درباره آنند که در نظم غالب چه امری دارای امنیت است؟ امنیت چه کسی باید موضوع بحث باشد؟ و چه کسی و یا چه چیزی نیازمند امنیت است؟

در روابط بین‌الملل و نظریه انتقادی، نباید تأثیر ضدیت آنتونیوگرامشی با مارکسیسم ساختارگرا را فراموش کرد. گرامشی همانند دیگر متفکرین مکتب فرانکفورت علاقه‌ای به مفصل نویسی درباره روابط بین‌الملل نداشت؛ اما به عنوان کسی که به دنبال پیشرفت انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری بود، عقایدش درباره دولت تأثیر مهمی بر روابط بین‌الملل امروز داشته است. برای گرامشی، کشور «مجموعه‌ای کامل از فعالیت‌های عملی و نظری است که با آن طبقه حاکم نه تنها برتری خود را توجیه و حفظ می‌کند؛ بلکه سعی در کسب رضایت فعال کسانی را دارد که بر آنها حکومت می‌کند.» (۲۴)

بنابراین می‌توان مشاهده کرد که رهایی، صرفاً سرنگونی خشونت‌آمیز ماشین فیزیکی دولت نیست و سیاست رهاسازی نیز چیزی فراتر از حرکت از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را بیان می‌کند. همانند واکر^۱ ما نیز به پذیرش اهمیت جنبش‌های اجتماعی - انتقادی و ظرفیت آنها برای اصلاح فهم‌مان از قدرت تمایل داریم. (۲۵)

تئوری انتقادی و علاقه کلی آن به مشکلات بشر، به تغییرات جدی در جامعه تثبیت شده روابط بین‌الملل منجر شده است. به عنوان مثال، کن بوث مفروضات عمده روند اصلی گفتمان امنیتی را درون چارچوب انتقادی امنیت - رهایی زیر سؤال برد. به رغم آنکه مباحث بوث بدیع و مشاجره‌انگیزاند اما آثار وی توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. تفکرات «کار»^۲ گونه او حداقل نقطه مقابل واقع‌گرایی جدید بوزان و نیز اثر قبلی خود اوست. هدف از آنچه ذکر شد، تخطئه کن‌بوث نیست. تلاش‌های بوث در قالب روند مردانه روابط بین‌الملل از تلاش‌های بسیاری دیگر، هوشمندانه‌تر است. علت ذکر این مطلب چیزی جز ارائه نمونه‌ای از افزایش تناسب رهیافت‌های انتقادی در روابط بین‌الملل و کاهش جذابیت واقع‌گرایی نیست. (۲۶)

1. Walker

2. Carr

به طور خلاصه، نظریه انتقادی در مورد به چالش کشیدن امور غیرقابل چالش و رهایی انسان بحث می‌کند. در به چالش کشیدن اصولگرایی واقعگرایی که مفروضات اصلی آن برتری دولت و دولت قدرتمند است، نظریه انتقادی راه را برای تحلیل کشورهای فقیرتر و حتی مردمی که ویژگی زندگی‌شان فقر است، باز می‌کند. اهتمام رهیافت فرانوگرایی چندان متفاوت از این امور نیست. آنچه در ادامه می‌آید، می‌تواند آشکارا به بیان تفاوت‌های این رهیافت خصوصاً با توجه به وضعیت پروژه روشنگری، کمک نماید.

ب. فرانوگرایی

به نظر می‌رسد میان دانشجویان و اساتید رشته روابط بین‌الملل تمایلی برای اجتناب از فرانوگرایی وجود دارد. در رشته‌ای که به مدت طولانی و به شدت با اصول جزمی واقعگرایی تثبیت شده، فرانوگرایی به ندرت امری جذاب خواهد بود و دانشجویانی که دائماً رشته خود را با آموختن صرف اصول واقعگرایی آغاز می‌کنند، اغلب نسبت به رهایی از آن اصول بی‌میل هستند. به نظر می‌رسد که برخی از دانشجویان احساس می‌کنند به رغم اینکه محافظه‌کاری واقعگرایی مخالف اخلاق شخصی آنهاست ولی بهتر است که واقعگرا باقی بمانند؛ زیرا درک واقعگرایی آسان و قابل فهم است. هنگامی که امری به دنبال تضعیف قرن‌ها تفکر در چارچوب خاصی است، برای ذهنی که درون آن چارچوب رشد یافته، به سختی قابل فهم خواهد بود. این شرایط زمانی پیچیده‌تر می‌شود که ضرورت آموختن اصطلاحات جدید برای پیوستن به فرانوگرایان احساس شود. این امر درست مانند بازی اسکواش و یا غذا خوردن در یک رستوران هندی و یا وارد کردن امور جدید به زندگی، بدون خارج کردن امور قبلی است. با وجود این برای کسانی که با این ادبیات آشنایی دارند، آنچه در ذیل می‌آید شاید به نحو غیرضروری ساده شده باشد. ماهیت حمایت یا مخالفت ورود فرانوگرایان در روابط بین‌الملل ممکن است به خوبی منجر به ایجاد یک برداشت و یا برداشت دیگری برای دانشجویان شود. این بخش به دنبال تبیین فرانوگرایی، ادعاهای مطروحه توسط آن و نیز ارزیابی تأثیرات احتمالی آن بر مطالعات امنیت است. در نهایت معتقدیم که فرانوگرایی برای کسانی که جهان سیاست را از منظر بازیگران حاشیه‌ای، خاموش و حذف شده می‌نگرند و همچنین کسانی که

زندگی، فرهنگ و تاریخ‌شان به مدت طولانی خارج از جریان قدرت سیاسی مورد بررسی قرار گرفته، دیدگاهی رضایت‌مندانه ایجاد می‌کند. (۲۷) بنابراین به منظور رسیدن به هدفمان، این امر فرصتی برای مطالعه در مورد امنیت در چارچوب مسائل جهان سوم به شمار می‌رود.

در این بحث خواسته‌های فرانوگرایان یا راهبردی که عبارت است از درخواست مذاکره مجدد در گفتمان مدرنیته به طور کلی مطرح می‌شود. آنها به دنبال مفهوم‌سازی مجدد گفتمان راهبردی - امنیتی هستند و بدین منظور دستور کار سستی آن را که بسیاری از مسائل را نادیده گرفته و به حاشیه می‌راند زیر سوال می‌برند. (۲۸) مرحله جدید زندگی بشر (مدرنیته) را می‌توان به روشهای علمی جدید، فردگرایی و حاکمیت دولت به جای کلیسا وابسته دانست. بنابراین، فرانوگرایان مباحث خود را از محصولات فلسفی، علمی و اخلاقی رایج در دوره روشنگری اقتباس کردند. ایده پیشرفت در دوره روشنگری ظهور عمده‌ای در عقاید مدرنیته دارد. به عنوان مثال تئودور شنین^۱ معتقد است که جز برخی استثنای موقتی، همه جوامع در حال رشد طبیعی و مداوم از فقر، بربریت و خودکامگی و جهالت به سوی غنا، تمدن، دموکراسی و عقلانیت هستند. او در مورد تئوری واقعگرایی به نکته جالبی اشاره می‌کند. به نظر او مهمترین عامل و ابزار مفهوم پیشرفت در آن تئوری، دولت مدرن است که مشروعیت آن به عنوان نماینده ملت، ادعاهای آن در مورد عقلانیت بروکراتیک و راهبردهای آن بر مبنای مفهوم پیشرفت قرار دارد و با قدرت هزینه کردن و تقویت روش‌ها و ابزارها مرتبط است. شنین معتقد است که منازعه به عنوان اصل اولیه برای کسب قدرت بین کشورها معمولاً تبدیل به مناظره در مورد تفسیر قوانین عینی پیشرفت شده است. (۲۹)

درحالی‌که نوگرایی در مورد علم و قطعیت بحث می‌کند، فرانوگرایان عدم جزمیت را جایگزین جزمگرایی، تنوع را جایگزین وحدت، تفاوت را جایگزین سنتز و پیچیدگی را جایگزین ساده‌سازی می‌کنند. آنها به امور منحصر به فرد به جای امور کلی، به روابط بین متنی به جای علیت و به حوادث تکرار نشدنی به جای حوادث قابل تکرار معمولی و روزمره می‌نگرند. (۳۰) با چنین رهیافتی چندان عجیب نیست که به مفهوم حقیقت (و حقایق اساسی

1. Teodor Shanin

واقعگرایی) به گونه‌ای بسیار متفاوت نسبت به علوم اجتماعی تجربه‌گرا و نیز روابط بین‌الملل سنتی، نگریسته می‌شود.

فرانوگرایی به عنوان نقدی بر روند اصلی روابط بین‌الملل به دنبال متزلزل کردن مفروضات روش‌شناختی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی تجربه‌گرا بوده و مفاهیمی چون عقلانیت، منطق، حقیقت و عقل عینی را پذیرفته و در واقع ضد مبناگرایی^۱ است. فرانوگرایی نظریه تجربه‌گرایی را فقط به دلیل این واقعیت که منافع بازیگران قدرتمند را توجیه می‌کند، مورد انتقاد قرار می‌دهد و از این طریق به هسته اصلی واقعگرایی، حمله می‌کند.

برای فرانوگرایانی چون فوکو، حقیقت و ایدئولوژی به مثابه حقیقتی است که مورد ادعای بازیگر قدرتمند است. ما در معرض ایجاد حقیقت از طریق قدرت هستیم و نمی‌توانیم قدرت را جز از طریق تولید حقیقت اعمال کنیم. (۳۱) برای فوکو رابطه بین قدرت و معرفت در مرکز بحث درباره حقیقت قرار دارد. برنامه فوکو برای ملاحظه رابطه بین قدرت، معرفت و حقیقت را می‌توان به صورت تحلیل گفتمانی برای کشف چگونگی عملکرد معرفت درون جامعه، تحلیل قدرت به منظور کشف تعریف آن از حقیقت در درون گفتمان برای تعریف معرفت و تحلیل عملکرد قدرت برای قرار دادن انسان در معرض این معرفت، خلاصه کرد.

برای فوکو، گفتمان می‌تواند به صورت «نظام احتمال معرفتی»^۲ به گونه‌ای که مجموعه‌ای از قوانین، اظهارات افراد را تعریف و محدود کند، تعریف شود. این اظهارات در مجموع حقایق مستقل درون آن گفتمان را تشکیل می‌دهد. (۳۲) آنچه به عنوان معرفت شناخته می‌شود، درون گفتمان به عنوان حقیقت پذیرفته‌شده عمل می‌کند. در این حالت، حقیقت پذیرفته‌شده، معرفت است. به عبارت دیگر گفتمان، شبکه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی است که به شیوه شناخت افراد از خود و رفتارشان معنا می‌دهد و بنابراین مقوله‌هایی از معانی را تولید می‌کند که واقعیت به وسیله آن می‌تواند فهم و توصیف شود. به عبارت ساده‌تر، واقعگرایی آنچه را واقعی می‌داند که معنادار می‌شمرد. (۳۳) از این‌رو مسائلی نظیر جنسیت و محیط زیست به طور مستدل جزئی از واقعگرایی نیستند.

1. Anti - Foundationalist

2. System of Possibility of Knowledge

بنابراین، ادعای واقعگرایی در روابط بین‌الملل مبنی بر دستیابی به ماهیت امنیت و روابط بین‌الملل که در واقع، حقیقت ذاتی بر مبنای ادعاهایی در مورد ماهیت افراد، دولت و نظام بین‌الملل است، چیزی جز توجیه تاریخی روابط قدرت نیست. مسلماً اگر در مورد امنیت در حالتی که خود احساس امنیت می‌کنیم سخن بگوییم، در آن صورت فقط قدرتمندترین فرد یا کشور می‌تواند ادعا کند که امنیت را به دست آورده است.

فرانوگرایی به یکباره در علوم اجتماعی و خصوصاً روابط بین‌الملل رایج شد و مورد سوءتعبیر و تمسخر قرار گرفت. این امر در مواجهه با ادبیات بیگانه‌ای که در پاراگراف ابتدایی این بخش به آن اشاره شد، کمترین اقدام انجام شده است. برای کسانی که حداقل در مورد شایستگی فرانوگرایی شکاک و مرددند عدم ناراحتی از آنچه ممکن است در واقع گزافه‌گویی و ساخته دست دانشگاهیان برای توجیه و حفظ موقعیت‌شان باشد، مشکل است. در بدترین حالت ممکن است گفته شود فرانوگرایی تبدیل به مهملاتی غیرقابل فهم و هیچ‌انگار شده است. این امر بدون تردید از حالت بی‌معنایی که مرتبط با زندگی مدرن است نشأت می‌گیرد. در دفاع از فرانوگرایی در سطح نخبگان باید به این نکته اشاره کرد که فرانوگرایی به طور مؤثری برای طرح سؤالات درباره‌ی کسانی که توسط گفتمان غالب در حاشیه قرار گرفته و ساکت شده‌اند به کار گرفته شده و قصد برجسته نمودن عدم صلاحیت علمی علوم اجتماعی را دارد. (۳۴) فراروایت ضد فراروایت نوگرایی که تا حدودی به کنایه به این نام خوانده می‌شود، نقد شدیدی بر تئوری کلان واقعگرایی وارد آورده و در مورد امنیت و متون وابسته به آن ما را در مورد آنچه مطرح نشده و نیز قرائت بسیار انتخابی از متون اصلی این رشته، آگاه می‌کند. برای مثال در واقعگرایی می‌توان چنین گفت که ماکیاولی توسط کسانی که به دنبال قطعیت فلسفی برای تصورشان از جهان معاصر دولت‌ها هستند، به چهره‌ای طنزآمیز و تمسخرآمیز تقلیل یافته است و چیزی بسیار شبیه به این را درباره‌ی آثار توسیدید نیز می‌توان بیان داشت. (۳۵) فرانوگرایی، نظریه منسجمی در همه حوزه‌های خود ارائه نمی‌دهد؛ ولی به ما درباره‌ی خطرپذیرش ادعاهای کسانی که چنین کاری می‌کنند هشدار می‌دهد. فرانوگرایی در حساس کردن ما به تفاوت و خطر جهانی‌سازی، بنیادگرایی و تئوری‌سازی کلان، نقش فراوانی ایفا کرده است. این امر نه تنها برای جهان سوم به عنوان مفهوم محدود جغرافیایی گذشته،

بلکه برای امنیت مردم سراسر جهان که در برخی حوزه‌ها از جهان اول (که جهان برتر و قدرتمند شناخته می‌شود)، به حاشیه رانده شده‌اند، حائز اهمیت است.

فرانوگرایی روش‌های تحلیل و تحقیق را برای ترسیم روابط قدرت که در گذشته حاشیه‌ای و مسکوت مانده بود، بیان می‌کند. این مهم از طریق استفاده از تحلیل گفتمان و سایر روش‌های فوکو صورت می‌گیرد. مثلاً اسکوبار سعی می‌کند چگونگی پیدایش جهان سوم را به عنوان یک مقوله از درون گفتمان توسعه پس از جنگ که به ایجاد سازوکارهای قدرتمند کنترل و مداخله در کشورهای جهان سوم منجر شد، نشان دهد. (۳۶)

قبل از پرداختن به فمینیسم، جا دارد مباحث فوق را از دیدگاه تبارشناسی امنیتی «جیمز دردریان»^۱ نیز به اختصار بررسی کنیم. دیدگاه‌های دردریان در کتابی که در سال ۱۹۹۳ توسط کمبل و دیلیون با عنوان «امر سیاسی در معرض خشونت»^۲ منتشر شد، بیان شده است. همانند همه تبارشناسی‌ها، تبارشناسی دردریان به منظور تحریک درک ما از قدرت استدلالی مفهوم و یادآوری معانی فراموش شده آن و همچنین ارزیابی صرفه‌جویی استعمال آن در حال حاضر طراحی شده است. (۳۷)

دردریان کار خود را با این سؤال آغاز می‌کند که مفهوم غالب روابط بین‌الملل تا چه اندازه مورد اطمینان است؟ تاکنون این امر باید آشکار شده باشد، اما با وجود این، مسأله آن است که هیچ مفهوم دیگری در روابط بین‌الملل نه توانایی ورود به وادی متافیزیک را دارد و نه بر قدرت رشته‌ای «امنیت» محاط است. دردریان با بررسی مقاله والت با عنوان «رنسانس در مطالعات امنیتی» می‌گوید:

«انسان در این گمان فرو می‌رود که تغییرات سریع در جهان سیاست موجب آغاز بحران امنیت در مطالعات امنیتی شده که این امر مستلزم کنترل صدمات گسترده تئوریک است.» (۳۸)

در این مورد برخی از آثار بعد از بوزان را بیشتر می‌توان به عنوان مهار صدمات در برابر حملات معرفت‌شناسانه به روابط بین‌الملل سنتی به شمار آورد تا یک مناظره آزاد واقعی.

1. James Derderian

2. The Political Subject to Violence

دردریان معتقد است که سؤالات بسیار مهم معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و سیاسی با طرح سؤال متعصبانه و تنگ‌نظرانه در مورد هزینه رسیدن به امنیت، اغلب مورد بی‌توجهی، غفلت و انحراف قرار گرفته است. این مسأله، انتقادی را که پیش از این در مورد مطالعات راهبردی بیان کردیم تقویت می‌کند. با اتخاذ چنین رهیافتی، سلاح‌های کشتار جمعی توسعه یافتند و در نهایت منافع ملی را به سوی معمای امنیت بر پایه معاهده‌ای انتحاری^۱ تغییر شکل دادند. دردریان در ادامه بیان می‌کند:

«امید آن است که در تفسیر خطرات اساسی اواخر مدرنیته بتوانیم شکلی از امنیت را بر پایه درک و بیان صریح مشکلات به وجود آوریم تا عادی‌سازی یا ریشه‌کنی آنها، و اگر قرار است امنیت در آینده نیز اهمیتی داشته باشد، باید فضایی در بی‌نظمی جدید، از طریق ایجاد نظریه‌ای متناسب که محدوده خاصی نداشته باشد، بیابیم.»

در اینجا می‌توان از طریق درک غیرجزمی جغرافیایی از جهان سوم، تناسبی ایجاد نمود. آنچه در بالا آمد تنها بیان یک ویژگی از مباحثات مطروحه بود. دردریان در ادامه به بررسی کاربردهای تاریخی مختلف کلمه امنیت (حداقل ۳ معنا) و نیز آثار مارکس، نیچه و بودریارد^۲ می‌پردازد. با این وجود، نکته این تحلیل، حمایت از این تفکر است که ماهیت مشخصی که اغلب امروزه به این واژه مرتبط می‌شود، حتی در یک تحقیق اجمالی نیز قابلیت استناد ندارد. (۳۹)

ج. فمینیسم

فمینیست‌ها و متخصصان غیرفمینیست انتقادی و فرانوکرای روابط بین‌الملل معتقدند که از طریق توجه به موارد تجربی، تئوریک و سیاسی نادیده گرفته شده در این رشته که به کارگزاران، ویژگی‌ها و نتایج آن معنا می‌بخشد، جهان سیاست را بهتر می‌توان شناخت. (۴۰) این عقیده دلایل اساسی پرداختن به فمینیسم در این فصل را تقویت می‌کند و نیز باید به خاطر داشت که فمینیسم (یا فمینیست‌ها) صرفاً بیانگر پیشرفت جدید در جامعه‌شناسی معرفت

1. Suicide Pact

2. Baudrillard

نیست؛ بلکه ریشه در تاریخ مبارزه پربار و متنوع زنان و تئوری پردازی آنان از تجربه مبارزه دارد. کاربرد واژه فمینیسم به آن دلیل است که هر چند سعی در مرتبط کردن آن با دو مفهوم خاص یعنی امنیت و جهان سوم داریم، ولی در واقع این مفاهیم، تنوع گسترده‌ای در تفکر فمینیستی دارد. به عنوان مثال، تفکرات محافظه‌کاری، لیبرال، مارکسیستی، فمینیسم رادیکال و روانکاوانه از این قبیلند.

به منظور مرتبط نمودن عملی فمینیسم با مسائل امنیتی انتقادی، باید بگوئیم آمار بیانگر آن است که نداشتن امنیت (یا کاهش امید به زندگی) امری جنسیتی است که با سایر منابع ناامنی نظیر نژاد، فقر و روستانشینی ترکیب می‌شود. مردی که در روستایی در بولیوی و یا خانواده‌ای فقیر در هند متولد می‌شود، شانس کمی برای بالا رفتن از خط فقر دارد؛ ولی زنی که در شرایط مشابهی متولد می‌شود در واقع هیچ شانس ندارد. همچنین آسیب‌پذیری زنان در نتیجه نظامی‌گری و یا به خاطر ایجاد جوامع خشن بیشتر از مردان است. زنانه نمودن فقر اصطلاحی است که در چارچوب مطالعات تجربی در مبارزه زنان بسیار به کار می‌رود. اکثر فمینیست‌ها با لزوم تأثیر این رهیافت موافقت اما مبنای تحلیل فمینیستی را برای آن کافی نمی‌دانند. این رهیافت بی‌تردید راهی به سوی تفکر در مورد جنسیت و امنیت است.

در مثالی که در بالا مطرح شد، نه مرد و نه زن، شانس زیادی برای رسیدن به آنچه در مطالعات انتقادی امنیت، امنیت حقیقی^۱ خوانده می‌شود، ندارند. (۴۱) با این وجود، برخی معتقدند که فمینیست‌ها صرف نظر از جنسیت به اوضاع افرادی که سرکوب شده‌اند می‌پردازند. (۴۲) در این حالت فمینیسم گاهی اوقات به گفتمان افراد سرکوب شده تبدیل می‌شود؛ درحالی‌که افراد، مرجع اساسی امنیت هستند. از این‌رو برای تیکنر^۲ هدف گفتمان امنیت فمینیستی فقط بیان ناامنی‌های احساس شده توسط زنان نیست؛ بلکه اشاره به این امر است که چگونه روابط نابرابر اجتماعی می‌تواند همه افراد را در وضع نبود امنیت قرار دهد. همچنین او سعی دارد به فهم تعریفی از امنیت کمک کند که مردم‌محور بوده و از دولت و مرزهای منطقه‌ای فراتر رفته است. (۴۳)

1. True Security

2. Tickner

به عبارت دیگر، به دلیل آنکه جنسیت همواره مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، برخی معتقدند بیان مسائل جنسیتی به آسانی می‌تواند راهی برای پایان سرکوب عمومی باشد. با این وجود فمینیست‌ها همانند تفکرات سوسیالیستی نه فقط راه ابراز عقاید خود را هموار می‌کنند؛ بلکه به آنچه از فهم ما از امنیت به دلیل غفلت از مسائل جنسیتی حذف شده نیز می‌پردازند.

برخی از فمینیست‌ها به شیوه فرانوگرایی به دنبال افشای اسطوره و تعصبات مردانه در متون و مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل مانند آنچه در واقعگرایی کلاسیک ماکیاولی و هابز یافت می‌شود، هستند. بر اساس چنین متونی، فمینیست‌ها، به دنبال نشان دادن چگونگی غفلت از زنان به علت طبیعی قلمداد کردن تعصبات جنسیتی عمیق، در رشته روابط بین‌الملل می‌باشند. در واقعگرایی، مفهوم امنیت با هویت سیاسی ملی‌گرایانه‌ای مرتبط است که با استفاده از اعمال انحصاری که به وجود دیگری بستگی دارد، ساخته می‌شود. کمبل معتقد است که در تفکرات سنتی همه تهدیدات امنیتی در حوزه خارجی قرار داشته و دولت به منظور امن نگه داشتن هویت و مشروعیت خود نیازمند چنین گفتمانی است. فمینیست‌ها، تا حد زیادی به فهم ما از فرآیند نادیده‌انگاری موجود در ایجاد «دیگر» خطرناک و تهدیدکننده از طریق نشان دادن چگونگی رابطه نزدیک آن با ساختی مردانه و رد «دیگر» زنانه کمک می‌کنند. (۴۴)

فمینیست‌ها نه تنها به دنبال حساس کردن روابط بین‌الملل به امور جنسیتی هستند؛ بلکه دیدگاهی جهانی در مورد مطالعه زنان و برجسته نمودن تفاوت‌های متعدد و اساسی در ساختارها و فرآیندهای جهانی ایجاد کرده‌اند. در مورد موضوع دوم، فمینیست‌ها در پی برجسته کردن سرکوب‌های متعدد و حل مجموعه نگرانی‌های امنیتی هستند و به دلیل آنکه سرکوب و تهدید هر دو یک منبع ناامنی بسیار نزدیک به هم هستند، این امر چندان شگفت‌آور نیست. فمینیست‌ها به سلسله مراتب نژادی و طبقاتی در روابط بین‌الملل نیز پرداخته‌اند. از این رو می‌توان نقش مستقیم آنان را در تغییر جهت اساسی در مفهوم امنیت، مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب فوق می‌توان پی برد که چرا به روابط بین‌الملل انگ رشته‌ای توسعه نیافته خورده است. مرکز توجه این رشته، بسیار تنگ‌نظرانه و بی‌توجهی آن به پیشرفت‌های

نظریه انتقادی اجتماعی، مایه تأسف است. در مورد امنیت، واقعگرایی تنها به امنیت دولت پرداخته و نئورئالیسم به دلیل اینکه این امر پوششی برای برتری چنین دیدگاهی ایجاد کرد، با آن مخالفت ورزیده است. درون چنین دیدگاه تئوریک، عمل سیاسی در جهان واقعی و سیاست‌های امنیت ملی اغلب باعث شکنجه و بدبختی افراد و جوامع فرامی‌شده (و می‌شود) و نخبگان دولتی نیز از این امر سود می‌برند.

ممکن است ما با آنچه در بالا آمد به دلایل هنجاری و اخلاقی مخالف باشیم و در واقع بسیاری از نویسندگان که با چنین رهیافت‌هایی در ارتباطند، چنین دیدگاهی اتخاذ کرده‌اند. با این وجود، نئورئالیسم نیز مسائل حساس امروزی مانند مسأله محیط زیست را مورد بی‌توجهی و یا کم‌توجهی قرار می‌دهد. بر این اساس در نهایت، با دیدگاه دولت‌محور به علت تهدیدات آن در مورد کشورها مخالفیم. رهیافت‌های انتقادی که در این فصل مطرح شد، ما را در مورد یافتن جایگزین‌هایی در آینده و پرداختن جدی‌تر به مسائل مورد غفلت واقع شده - جهان سوم - امیدوار ساخته است.

*Melissa Curley & Liyod Pettiford, "Critical theory and postmodernism: The challenges", in *Changing Security Agendas and the Third World*, London, Pinter, 1999, pp 57-72.

یادداشت‌ها

1. George, J., *Discourse of Global Politics: A Critical (Re) Introduction to International Relations*, London, Macmillan, 1994.
2. Ibid, p. 32
3. Shaw, M., "There is no such thing as society: Beyond individualism and statism in international security studies", *Review of International Studies*, 1993, Vo19, N2, pp. 159 – 76
4. Ibid, p. 159
5. *Discourse of Global Politics: A Critical (Re) Introduction to International Relations*, op. cit, p.218
6. Walt, S. "The renaissance of security studies", *International Studies Quarterly*, 1991, Vo 35, N2, p.223.
7. Ibid, p. 223
8. *Discourse of Global Politics: A Critical (Re) Introduction to International Relations*, op.cit, p. 171
9. Hansen,L., "A case for seduction? Evaluating the poststructuralist conceptualization of security", *Conflict and Cooperation*, 1997, Vo 32, N4, pp. 369 - 98.
10. Ibid.
11. True, J, "Feminism" in Burchill, S. and Linklater, A. *Theories of International Relations*, London, Macmillan, 1996, p. 212.
12. *Discourse of Global Politics: A Critical (Re) Introduction to International Relations*, op.cit, p. 192
13. Steans, J, *Gender and Internatinal Relations: An Introduction*, London, Polity Press,1998 ch.5.
14. *Discourse of Global Politics: A Critical (Re) Introduction to International Relations*, op.cit, p.196
15. Campbell, D. and Dillon, M. (eds), *The Political Subject of Violence*, Manchester, Manchester University Press,1993, p.4
16. Devetak, R., "Critical theory" in Burchill, S. and Linklater, A *Theories of International Relations*, London, Macmillan, 1996, p. 147.
17. Linklater, A, *Beyond Realism and Marxism: Critical Theory and International Relations*, London, Macmillan, 1990, p.26.
18. "Critical theory", op.cit, p. 151
19. *Beyond Realism and Marxism: Critical Theory and International Relations*, op. cit, p.30
20. "Critical theory", op.cit, p. 152

21. *Beyond Realism and Marxism: Critical Theory and International Relations*, . op.cit, p.3
22. Ibid, p. 12.
23. Ibid, pp. 27-8
24. Jessop, B., *The Capitalist State: Marxist Theories and Methods*, Polity Press,1982, p.17.
25. Walker, R.B.J, *One World, Many Worlds: Struggle for a Just World Peace*, London, Zed books, 1988, p.146
26. Booth, K., *New Thinking about Strategy and International Security*, London, Unwin Hyman, 1990.
27. *Discourse of Global Politics: A Critical (Re) Introduction to International Relations*, op.cit, pp. 211-12.
28. Ibid, p. 209
29. Shanin, T., “The idea of progress”, in Rahnama, M.(ed), *The Post Development Reader*, London, Zed books, 1997, p. 60.
30. Rosenau, P., *Postmodernism and the Social Sciences: Insights, Inroads and Intrusions*, Princeton, Princeton University Press, 1992, p. 8.
31. Foucault, M., *Power / Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-1977*, London, Harvester Wheatsheaf, 1980, p. 132.
32. Phelen,S,“Foucault and feminism”,*American Journal of Political Science*,1990,Vo. 34, N2,p. 422.
33. *Discourse of Global Politics:A Critical(Re) Introduction to International Relations*,op.cit,pp.29-30.
34. *Postmodernism and the Social Sciences: Insights, Inroads and Intrusions*, op.cit, p. 10
35. *Discourse of Global Politics: A Critical (Re) Introduction to International Relations*, op.cit, p.197.
36. Escobar, A, *Encountering Development: The Making and Unmaking of the third World*, Princeton, Princeton University Press,1995.
37. *The Political Subject of Violence*, op.cit, p. 29
38. Der Derian, J, “The value of security: Hobbes, Marx, Nietzsche and Baudrillard”, in *The Political Subject of Violence*, op.cit, pp. 94-6
39. Ibid, pp. 97-109
40. “Feminism”, op.cit, p.211
41. Booth, K. “Security and emancipation”, *Review of International Studies*, 1991, Vo17, N3.
42. Grant, R “The quagmire of gender and international security”, in Peterson, V.S.(ed), *Gendered States: Feminist (Re) Visions of International Relations*, Boulder, Co, Lynne Rienner, 1992.
43. Tickner, J.A, “Re - visioning security”. in Booth, K. and Smith, S(eds), *International Relations Theory Today*,Cambridge, Polity Press,1995,pp. 193- 4
44. Campbell, D, *Writing Security: United States Foreign Policy and The Politics of Identity*, Manchester, Manchester University Press, 1992.